



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

جلسه هفتاد و یکم؛ یکشنبه ۱۳۹۳/۱/۱۷

۳. تمسک به روایت «البیعان بالخیار حتی یفترقا»

شیخ رحمته الله می فرماید: برای اثبات ملکیت توسط معاطات، علاوه بر ادله مذکور^۱ می توان به روایات متعددی که در خصوص لزوم بیع وارد شده از جمله روایت شریف «البیعان بالخیار ما لم یفترقا»^۲ تمسک

۱. کتاب المکاسب (ط - الحدیث)، ج ۳، ص ۵۵:

هذا كله، مضافاً إلى ما دلّ على لزوم خصوص البيع، مثل قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «البيعان بالخيار ما لم يفترقا».

۲. مرحوم شیخ قبل از تمسک به روایت «البیعان بالخیار» به کریمه «تجارة عن تراض» تمسک می کنند، ولی ما برای این که روایات را یک جا ذکر کنیم و سپس وارد تمسک به آیات شویم این روایت و روایت دیگری را که شیخ بعداً بررسی می کنند قبل از تمسک به آیات ذکر می کنیم. ترتیبی که شیخ در تمسک اتخاذ کردند خلاف دأب ما و روش معمول است؛ چون ابتدا به آیات تمسک می شود، سپس به روایات و در آخر به اصل عملی. ولی این جا شیخ از اضعف شروع کردند و بین آیات و روایات هم ترتیب رعایت نکردند.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجارة، ابواب الخیار، باب ۱ (بابُ ثبوتِ خیارِ المجلسِ للبائعِ وَ الْمُشْتَرِي مَا لَمْ يَفْتَرَقَا)، ص ۵:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرَقَا وَ صَاحِبِ الْحَيَوَانِ بِالْخِيَارِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ وَ ابْنِ بُكَيْرٍ جَمِيعاً عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرَقَا الْحَدِيثَ.

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الشَّرْطُ فِي غَيْرِ الْحَيَوَانِ قَالَ: الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا فَإِذَا افْتَرَقَا فَلَا خِيَارَ بَعْدَ الرِّضَا مِنْهُمَا.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ.

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَيْمًا رَجُلٍ اشْتَرَى مِنْ رَجُلٍ بَيْعًا فَهَمَّا بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرَقَا فَإِذَا افْتَرَقَا وَجَبَ الْبَيْعُ الْحَدِيثَ. وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَلْبِيِّ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ مِثْلَهُ.

کرد.

این مضمون با لسان‌های متعدد در روایات نقل شده است. در بعضی به صورت «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرِقَا» نقل شده و در بعضی به صورت «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا» و در بعضی مشتمل بر این ذیل است «فَإِذَا افْتَرَقَا وَجَبَ الْبَيْعُ» [یا «فَإِذَا افْتَرَقَا فَلَا خِيَارَ بَعْدَ الرِّضَا مِنْهُمَا»]؛ یعنی خریدار و فروشنده دارای حق فسخ‌اند مادامی که افتراق پیدا نکرده‌اند، پس اگر افتراق پیدا کردند دیگر بیع واجب می‌شود [یا اگر افتراق پیدا کردند دیگر خیاری نیست بعد از این که رضایت داشتند].

مرحوم شیخ کیفیت استناد به این روایت را به فهم خوانندگان واگذار کرده و توضیحی ارائه نفرموده است. برخی از محققین با سه بیان از این روایت استفاده کرده‌اند که بیع معاطاتی مانند بیع بالصیغه لازم است.

سه بیان بر کیفیت دلالت روایت بر لزوم بیع معاطاتی

۱. نفس جعل خیار برای همه‌ی بیوع از جمله معاطات دالّ بر لزوم معاطات است؛ شکی نیست که بیع معاطاتی عرفاً بیع است و اصلاً بر این فرض بحث می‌کنیم که معاطات مصداقی از مصادیق بیع است. بنابراین اطلاق «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرِقَا» شامل متعاطین در بیع معاطاتی نیز می‌شود؛ یعنی متعاطین خیار فسخ دارند مادامی که از هم جدا نشده‌اند و این دلالت می‌کند که بیع معاطاتی لازم است؛ چون اگر لازم نبود جعل خیار برای آن لغو بود؛ زیرا جعل خیار برای معامله‌ی جایز معنا ندارد. به خاطر همین در معاملات جایزی مانند وکالت، هبه به غیر ذی رحم، مضاربه، شرکت و ... جعل خیار نمی‌شود. پس این که جعل خیار برای مطلق بیع شده، کاشف از آن است که معاطات صرف نظر از این خیار - و یا خیارهای دیگر که طبق دلیل ثابت می‌شود - لازم می‌باشد و گرنه جعل خیار برای آن لغو می‌باشد.^۱

۲. مفهوم غایت در «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرِقَا» دالّ بر آن است که بعد از افتراق، خیاری برای متبایعان نیست. پس این که روایت در مقام تحدید، غایت خیار را افتراق بیان کرده، دارای مفهوم است و آن این که بعد از افتراق خیاری نیست و کسی نمی‌تواند شیء فروخته شده را پس بگیرد یا پس دهد و اطلاق آن

۱. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۱، ص ۱۷۹.

و الاستدلال تارة؛ بجعل الخیار؛ إذ الخیار مختصّ بالبیع اللازم، و مقتضى الإطلاق وجود الخیار فی بیع المعاطاة، فهو لازم.

شامل بیع معاطاتی نیز می‌شود.^۱

۳. روایات صحیحی که در ذیل آن می‌فرماید: «فَإِذَا افْتَرَقَا وَجَبَ الْبَيْعُ» آن مفهومی را که غایت دلالت می‌کرد تصریح کرده و به صورت منطوق بیان می‌کند و اطلاق آن شامل بیع معاطاتی نیز می‌شود. بنابراین بیع معاطاتی بعد از افتراق واجب می‌شود و بایع و مشتری نمی‌توانند مبیع یا ثمنی را که به معاطات داده‌اند پس بگیرند؛ زیرا خلاف «وجب البیع» است.^۲

مناقشه‌ی مرحوم امام در هر سه بیان

این سه بیان مورد حمله‌ی شدید امام علیه السلام در کتاب البیع قرار گرفته و دلالت هر یک را بر لزوم معاطات مخدوش دانسته‌اند.

مناقشه‌ی امام علیه السلام در بیان اول

اما بیان اول که نفس جعل خیار - که با اطلاق شامل بیع معاطاتی می‌شود - کافی است در اثبات لزوم بیع معاطاتی؛ چراکه جعل خیار برای بیع جایز لغو و نامعقول است، ایشان در پاسخ می‌فرمایند:^۳

۱. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۱، ص ۱۷۹:

و أخرى: بمفهوم الغاية بأن يقال: إن ماهية الخيار معية بعدم الافتراق، و معه يسقط الخيار، و هو ملازم للزوم، و مقتضى الإطلاق دخول البائع بالمعاطاة.

۲. همان:

و ثالثة: بقوله «فإذا افترقا وجب البيع» إذ الإطلاق يقتضى أن يكون واجباً فعلياً من جميع الجهات، و أدلة سائر الخيارات مقيدة له، لا حيثياً.

۳. همان:

أقول: إن قلنا بأن جعل الخيار للبيع الجائز ذاتاً لا مانع منه، كجعل الخيارات المتعددة للبيع، فلا دلالة لجعل الخيار على لزومه؛ لأنه كاللزام الأعم الذي بثبوته لا يحرز الملزوم الخاص.

و إن قلنا: بعدم صحّة جعله للجائز ذاتاً بحسب حكم العقل أو العقلاء، فإن كان هذا الحكم كالقيد الحافّ بالكلام، فيكون قوله (عليه السلام) البيعان بالخيار مقيداً بكون بيعهما لازماً، ففي مورد الشكّ في كون بيع لازماً بالمعاطاة لا يصحّ التمسك بإطلاقه؛ لأنّ الشبهة مصداقية.

و إن قلنا: بأنّ حكم العقل أو العقلاء كالمخصّص المنفصل، لا يوجب تقييد الموضوع عند صدوره، و كان القيد لبيئاً منفصلاً، فإن قلنا: بجواز التمسك بالعامّ في الشبهة المصداقية في مثله كما قالوا، فيمكن التمسك بإطلاق البيعان بالخيار لإثبات الخيار في المعاطاة و كشف لزومها، نحو التمسك بقوله (عليه السلام) لعن الله بنى أمية قاطبةً في مورد الشكّ في أيمان واحد منهم لجواز لعنه، و كشف عدم إيمانه؛ إذ في المخصّص اللبّي المنفصل يجوز التمسك بالعامّ.

و إن قلنا: بعدم الفرق بين المخصّصات اللبّية و اللفظية في عدم جواز التمسك في الشبهة المصداقية، كما اخترناه في محلّه، فلا يصحّ التمسك بإطلاقه لكشف حال الموضوع.

اگر قائل شویم جعل خیار برای بیع جایز نیز ممکن و معقول است - چراکه ماهیت خیار با جواز حکمی متفاوت است. خیار حقی است که برای ذی الخیار جعل شده و قابلیت نقل، اسقاط و ارث دارد، به خلاف جواز که حکم بوده و چنین قابلیتی ندارد. لذا مانعی از جعل خیار برای بیع جایز نیست، چنانکه گاهی خیارات متعدد با حیث‌های متفاوت برای یک بیع جعل می‌شود - معلوم است که در این صورت استدلال ناتمام خواهد بود؛ زیرا جعل خیار برای بیع جایز نیز معقول بوده و لذا جعل خیار ملازم با لزوم بیع نیست.

اما اگر گفتیم [ذاتاً] جعل خیار در عقد جایز ممکن نیست - به حکم عقل که چون لغویت لازم می‌آید یا به حکم عقلاء که خیار مربوط به عقود لازم است و شامل عقود جایز نمی‌شود - باز هم نمی‌توان جعل خیار را علامت لزوم بیع معاطاتی دانست؛ زیرا بنابر فرض عدم امکان جعل خیار برای بیع جائز باید بگوییم «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا» تخصیص خورده و اختصاص به بیوع غیر جایز دارد.

حال این تخصیص به قرینه‌ی لَبَّیْه، اگر آن قدر واضح باشد که همه‌ی عقلاء متوجه آن می‌شوند، مانند منحصص متصل عمل کرده و از همان ابتدا مانع انعقاد اطلاق در بیع جایز می‌شود و در حقیقت این چنین می‌شود: «الْبَيْعَانِ بِالْبَيْعِ اللَّازِمِ بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرِقَا». بنابراین اگر در این صورت برای اثبات لزوم معاطات به

إِلَّا أَنْ يُقَالَ: إِنَّ الشَّبَهَةَ الْمَصْدَاقِيَّةَ لِلْمَخْصُصِ اللَّبِّيِ الَّتِي لَا يَجُوزُ فِيهَا التَّمَسُّكُ بِالْعَامِّ هُوَ مَا إِذَا خَرَجَ مِنَ الْعَامِّ عُنْوَانٌ بِحَسَبِ حُكْمِ الْعَقْلِ، وَ شَكَّ فِي مَوْرَدِ أَنَّهُ مَصْدَاقٌ الْخَارِجُ أَوْ لَا، وَ أَمَّا إِذَا شَكَّ فِي أَسْلِ الْخُرُوجِ وَ لَوْ مِنْ جِهَةِ عَدَمِ إِحْرَازِ مَصْدَاقٍ لِلْعُنْوَانِ الْعَقْلِيِّ، كَمَا فِيْمَا نَحْنُ بَصْدَدُهُ: حَيْثُ لَمْ يَحْرُزْ أَنْ لَلْبَيْعِ مَصْدَاقاً جَائِزاً، فَلَيْسَ الشَّكُّ فِيهِ مِنْ قَبِيلِ الشَّبَهَةِ الْمَصْدَاقِيَّةِ لِلْمَخْصُصِ الْمَحْرُزَةِ مَخْصِصِيَّتِهِ، وَ التَّفْصِيلُ فِي مَحَلِّهِ. وَ يُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ لَا فَرْقَ فِي عَدَمِ جَوَازِ التَّمَسُّكِ بَيْنَ مَا ثَبَتَ تَحَقُّقُ أَفْرَادٍ مِنَ الْعُنْوَانِ الْخَارِجِ وَ شَكَّ فِي فَرْدِ آخِرِ، وَ عَدَمِهِ إِذَا كَانَ الْمَخْصُصُ عَقْلِيّاً؛ ضَرْوَةً أَنْ تَحَقُّقَ الْفَرْدِ وَ عَدَمَهُ لَا دَخَالَهَ لَهُ فِي الْحُكْمِ، فَحُكْمُ الْعَقْلِ بِأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَلْعَنُ ثَابِتَ، مُوجِبَ لِعَدَمِ دُخُولِ الْمُؤْمِنِ فِي قَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَعْنُ اللَّهِ بَنَى أُمِّيَّةً مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ إِلَى خُصُوصِيَّاتِ الْمَصْدَاقِيَّةِ، وَ خُرُوجِهَا، وَ دُخُولِهَا. فَلَوْ شَكَّ فِي فَرْدِ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ أَوْ لَا، مَعَ الْعِلْمِ بِعَدَمِ إِيمَانِ غَيْرِهِ مِنْهُمْ، يَكُونُ مِنَ الشَّبَهَةِ الْمَصْدَاقِيَّةِ لِلْمَخْصُصِ، لَا الشَّبَهَةِ فِي أَسْلِ التَّخْصِيصِ لِأَنَّ التَّخْصِيصَ بِحُكْمِ الْعَقْلِ، وَ هُوَ عَلَى النَّحْوِ الْكُلِّيِّ لَا الْجَزْئِيِّ، وَ لَا شَكَّ فِي خُرُوجِ الْمُؤْمِنِ عَنِ هَذَا الْعَامِّ، وَ الشَّكُّ فِي الْمَصْدَاقِ غَيْرِ الشَّكِّ فِي التَّخْصِيصِ، وَ مَا نَحْنُ فِيهِ كَذَلِكَ، بِنَاءً عَلَى كَوْنِ التَّخْصِيصِ أَوْ عَدَمِ الدُّخُولِ بِحُكْمِ الْعَقْلِ، فَتَدَبَّرْ جَيِّدًا. ✓ كِتَابُ الْبَيْعِ (تَقْرِيرَاتٌ، لِلخُرَمِ آبَادِي)، ص ٢٠٤:

أَمَّا عَلَى الْأَوَّلِ، فَاسْتِفَادَةُ اللُّزُومِ مِنْ نَفْسِ جَعْلِ الْخِيَارِ، مَوْقُوفَةٌ عَلَى عَدَمِ جَعْلِهِ فِي الْمَعَامَلَاتِ الْجَائِزَةِ بِالذَّاتِ، وَ إِلَّا فَجَعَلَ مَا هُوَ لِزَمِ أَعْمٌ لَا يَشِيتُ الْأَخْصَ. وَ عَلَى فَرْضِ تَقْيِيدِ الْبَيْعِ بِاللَّازِمِ، قَدْ يَكُونُ التَّقْيِيدُ بَدِيهِيّاً مِنْ قَبِيلِ الْقَرَائِنِ الْحَافَّةِ بِالْكَلَامِ، وَ قَدْ يَكُونُ نَظْرِيّاً مِنْ قَبِيلِ الْمَنْفَصَلَاتِ اللَّبِّيَّةِ، فَلَوْ كَانَ الْأَوَّلُ فَالتَّمَسُّكُ بِإِطْلَاقِ «الْبَيْعَانِ» وَ إِثْبَاتِ اللُّزُومِ مِنْ جَعْلِ الْخِيَارِ فِيهِ مُشْكَلٌ؛ إِذْ هُوَ مِنْ قَبِيلِ الشَّبَهَةِ الْمَصْدَاقِيَّةِ لِمَوْضُوعِ الْعَامِّ، وَ إِنْ كَانَ الثَّانِي فَهُوَ أَيْضاً لَا يُمْكِنُ؛ لِهَذِهِ الْعُوبِصَةِ***، وَ عَدَمِ الْفَرْقِ بَيْنَ الْمُتَمَصِّلِ وَ الْمَنْفَصَلِ فِيهَا وَ بَيْنَ اللَّفْظِيِّ وَ اللَّبِّيِّ، كَمَا قَدْ قُرِّرَ. *** إِنْ جَا حَتْمًا اشْتِبَاهِي رَخِ دَادَهُ وَ صَحِيحٌ أَنْ اسْتَكْتَفَى شُودُ: لِأَنَّهُ مِنْ قَبِيلِ التَّمَسُّكِ بِالْعَامِّ فِي الشَّبَهَةِ الْمَصْدَاقِيَّةِ لِلْمَخْصُصِ.

(امیرخانی)

این روایت تمسک کنیم، تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه خواهد شد؛ زیرا فرض آن است که نمی‌دانیم بیع معاطاتی لازم است یا جایز، پس نمی‌توان به «البیعان بالبیع اللّازم بالخیار حتی یفتراقا» تمسک کرد.

و اگر تخصیص به قرینه‌ی لبّیه آن قدر واضح نباشد که به منزله‌ی مخصّص متصل باشد، بلکه به منزله‌ی مخصّص منفصل باشد، گرچه اطلاق در این صورت منعقد می‌شود، ولی چون مخصّص منفصل دارد نمی‌توان برای اثبات لزوم بیع معاطاتی به آن تمسک کرد؛ چراکه در این صورت تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصّص می‌شود و تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصّص بنابر مبنای صحیح حتی اگر مخصّص لبّی باشد صحیح نیست.

بنابراین بیان اول که نفس جعل خیار باطلاقه در حکم به لزوم بیع معاطاتی کافی است، ناتمام می‌باشد.

مناقشه‌ی امام علیه السلام در بیان دوم

بیان دوم این بود که اطلاق مفهوم غایت در «الْبِیْعَانِ بِالْخِیَارِ حَتَّى یَفْتَرِقَا»^۱ آن است که با افتراق متبایعین، دیگر خیار در بیع نیست و در نتیجه مطلق بیع - از جمله بیع معاطاتی - لازم می‌شود. مرحوم امام علیه السلام در پاسخ به این بیان می‌فرماید:^۲ ماهیت خیار با جواز حکمی متفاوت است. خیار حقی است که برای ذی الخیار جعل شده و قابلیت نقل، اسقاط و ارث دارد، به خلاف جواز که حکم بوده و چنین قابلیت ندارد.

۱. مفهوم غایت اختصاص به «الْبِیْعَانِ بِالْخِیَارِ حَتَّى یَفْتَرِقَا» ندارد، بلکه در «الْبِیْعَانِ بِالْخِیَارِ مَا لَمْ یَفْتَرِقَا» نیز چنین مفهومی استفاده می‌شود، چنان‌که در تقریرات خرم آبادی علیه السلام نیز به آن تصریح شده است. (امیرخانی)

✓ کتاب البیع (تقریرات، للخرم‌آبادی)، ص ۲۰۴:

و قد یتمسک بمفهوم الغایة؛ إذ قوله: «ما لم یفتراقا» یتستفاد من مفهومه أنّ الافتراق سبب لإسقاط الخیار، فیکون البیع بعده لازماً.

۲. کتاب البیع (للإمام الخمینی)، ج ۱، ص ۱۸۱:

و أمّا الاستدلال بمفهوم الغایة، ففیه: أنّ ماهیة الخیار غیر الجواز الحکمی؛ ضرورة أنّ الخیار حقّ مجعول لذی الخیار، قابل للنقل، و الإسقاط، و الإرث، و الجواز الحکمی بخلافه؛ فإنّه حکم للمعاملة کالهیة و الوكالة، غیر مجعول لأحد، و لا قابل لما ذکر، فنفی ماهیة الخیار لا ینافی بقاء الجواز الحکمی.

✓ کتاب البیع (تقریرات، للخرم‌آبادی)، ص ۲۰۵:

و أمّا علی الثانی، فإن کان الخیار من قبیل الحقّ قابلاً للإسقاط و التوریت و النقل - بأن ینتزع من قوله مثلاً: «لک الخیار» السلطنة علی العقد بهذا المعنی، كما هو كذلك؛ إذ الخیارات کلّها من قبیل الحقوق، لا نفس معناه اللغوی؛ أعنی اختیار حلّ العقد بنحو حکم الشرعی، و لا إشکال فی الفقه من هذه الجهة - فلا یتمسک بمفهومها؛ إذ انتفاء ماهیة الخیار بعد الافتراق، لا یلزم منه نفی الجواز بعده أيضاً. نعم، إن قلنا بأنّ الجواز أيضاً من هذه الماهیة و عدم الفرق بینهما، فیلزمه ذلك، و لکنّه لیس الجواز من قبیل الخیار؛ إذ هو حکم شرعی لا یقبل شیئاً من هذا.

و إن قیدنا الموضوع - أعنی «الْبِیْعَان» - باللازم، فیجیء فیہ ما قلنا من الوجهین و عدم صحّة التمسک علی کلا التقدرین.

روایت آن خیاری را که این خصوصیات دارد معنیاً به افتراق کرده، اما جواز حکمی را که مغیا به افتراق نکرده، بنابراین نمی‌توان با انتفاء خیار، نفی جواز حکمی را اثبات کرد.^۱

و الحمد لله رب العالمین

مقرر: عبدالله امیرخانی

۱. این جواب مرحوم امام به بیان دوم در واقع بخش اول پاسخ به بیان اول است و پاسخ جدیدی نیست. از تقریرات خرم آبادی رحمته نیز استفاده می‌شود پاسخ به بیان دوم تکرار همان پاسخ به بیان اول با تمام شقوق است. حضرت استاد دام ظلّه در تقریر پاسخ امام مطالب اضافه‌ای نیز فرمودند که چون مرحوم امام در پاسخ به بیان سوم آن را ذکر فرمودند، ما نیز به آنجا انتقال دادیم. (امیرخانی)